



ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْمِرُ بِالشَّاءِ

الحمد لله رب العالمين الملك الوهاب القديم در گنج حیدر خان



تصنیف مولانا قاسم کافی بکتابت مولوی ابی بخش کرسوی

در مطبع رضائی حیدر خان مرشد

۳۵۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم + مطاع سياحه بنظم ودم + قافیه پنهان که زیست آید از فرم  
این نظم بیچ آید + حمد که در قافیه افتد قبول سازد و پیش بر رو و رسول +  
از بی توحید بصدق صفا صلی علی سیدنا المصطفی + بدائمه شعر و نثر است  
است و در اصطلاح کلامی است موزون که مقایسه شود آنچه از اصنام  
معتبر است به قسم قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی و در هر  
هر یک از این اقسام موقوف است بر عروض قافیه از قافیه است بمعنی  
حرف شعری است از آنچه تکرار یابد و از ابیات بغیر استقلال قصیده

بسم الله الرحمن الرحيم  
مطاع سياحه بنظم ودم  
قافیه پنهان که زیست آید از فرم  
این نظم بیچ آید + حمد که در قافیه افتد قبول سازد و پیش بر رو و رسول +  
از بی توحید بصدق صفا صلی علی سیدنا المصطفی + بدائمه شعر و نثر است  
است و در اصطلاح کلامی است موزون که مقایسه شود آنچه از اصنام  
معتبر است به قسم قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی و در هر  
هر یک از این اقسام موقوف است بر عروض قافیه از قافیه است بمعنی  
حرف شعری است از آنچه تکرار یابد و از ابیات بغیر استقلال قصیده

بسم الله الرحمن الرحيم  
مطاع سياحه بنظم ودم  
قافیه پنهان که زیست آید از فرم  
این نظم بیچ آید + حمد که در قافیه افتد قبول سازد و پیش بر رو و رسول +  
از بی توحید بصدق صفا صلی علی سیدنا المصطفی + بدائمه شعر و نثر است  
است و در اصطلاح کلامی است موزون که مقایسه شود آنچه از اصنام  
معتبر است به قسم قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی و در هر  
هر یک از این اقسام موقوف است بر عروض قافیه از قافیه است بمعنی  
حرف شعری است از آنچه تکرار یابد و از ابیات بغیر استقلال قصیده





و راست و کاشته چون رفته او و یا باشد و گویند معروف  
و مجهول معروف نیست که حرکت ما قبل ایشان را اشباع تمام کرده  
باشند مجهول نیست که اشباع تمام نگردد باشد چون نور و نیز و شود  
و شیر جمع در میان معروف و مجهول و در عادی جابر نیست اما در  
عیب است چنانکه کاتب است <sup>مستور</sup> ما بصورت گرد نیست آن  
پیر و را + نیمه اهرم بر دیوار چشم صورت او را + هوس دارد که از  
فنون از چشم او زکس مکر در خواب بیدار شود آن چشم جادو را +  
و چنانکه جامی راست <sup>من</sup> تنها خواهم این خوابان شهر را +  
کیست در شهر آنکه خوان نیست و می خواب را + این قسم در اشعار  
اوستادان بسیار است و تواند بود که بجهت تجنیس معروف مجهول را  
در یابی تجویر کرده باشند چنانکه جامی راست <sup>کرده</sup> از  
اشک استین <sup>چشم</sup> چشم + قیمت در وصل می پریم + و اگر حرکت با  
او و یا از جنس ایشان نباشد از این قید گویند چنانکه آصفی است  
<sup>ای</sup> زنجیر و می محسوب زویر گذشت + رسید به یو یامی می بخیزد  
مثال مادی سحری راست <sup>ما</sup> عاشق تبارن و رین و ر بوده ام

بر جا که بوده ایم همین طور ده ایم + و قید حرف ساکن است غیر حرف که پیش از  
روی واقع شود بی واسطه چنانکه کاتب راست <sup>که</sup> بگوید چشمه نه از کمال  
کلک + کز آتش دل فریاد آید دل سنگ + و حرف قید در فارسی است  
چنانکه درین بیت <sup>چون</sup> <sup>درین بیت</sup> <sup>که</sup> کوست <sup>که</sup> باو خا و سین شین را و را + غیر  
و لون با کفتم ترا + چنانکه ابر و بخت و دست و دشت و در  
و رزم و مغروریت و قند و مهر و بیاییت قید تعیین لازم نیست  
مگر وقتی که موصوله باشد چنانکه سعدی راست <sup>که</sup> قزل اسلا  
قلعه سخت است + که گردان <sup>که</sup> باوند بدی فرشت + چنان  
افتاد در روضه + که در لاجوردی طبق بیضه + قید یکجا و است  
و یکجا یا و روی آخرین حرف اصلی است چنانکه کاتب راست  
در ملاحظه های خط و خال آن لب نیست شک + هر چه  
در کمال تک افتد شود آخر تک + یا آنچه بنظر آن باشد چنانکه حافظ  
راست <sup>که</sup> باشد ای دل که در میکده <sup>کات دی اصلی است</sup> با بکشاید + که از کار فرقه  
با بکشاید + و وصل حرفی را گویند که بر وی پیوند و چون درین بیت  
کاتب است <sup>که</sup> بار در دل خار خاری دارم از شک گلی + بی

عوض از این  
نیست نسبت این  
شایسته و در خط  
شایسته و در خط  
که حرف قید در فارسی  
خدا حرف بی واسطه  
حرف وصل نیز در خط  
در خط  
بعضی و صورت کلمات  
خانی که در خط  
که و بقیه است  
اقتضای قید است  
حرف اصلی است  
مفروضه است  
سبب هر دو  
که حرف قید در فارسی  
چون صدق است  
چون صدق است  
چون صدق است  
چون صدق است

چون صدق است  
چون صدق است  
چون صدق است  
چون صدق است

سر و سامانم از سودای مشکین کاکلی + و خرخر حریفی را گویند که بوی حریف  
چون میم درین بیت کاتب است ۵ ماعتقد سگان یاریم + پروای که  
نسبی ازیم + و فرید عرفی را گویند که بخروج میوند و چون درین بیت  
آن خال سیه فام که ریب سخن استش + زانعی است که در صحن کلیست  
و طر استش + و ناتوه حریفی را گویند که بخرد میوند و یکیت بود و بیشتر  
چون الف و تون و درین بیت کاتب راست است ۵ و درین بیت کاتب راست است ۵  
که بجان پرویم شان + از دانه های اشک بدام آوریم شان فصل  
حرکات قافیه شست چنانکه گفته اند ۵ رشتن اشباع است و خذو  
ای و لنواز + بعد از آن مجرئی و توجیه و نقی و رشتن حرکت ماقبل  
کاتبین را گویند و اشباع حرکت مابعد الف مایس میگویند و آن بیشتر کسر  
باشد چنانکه گذشت و فتح نیز باشد چنانکه کاتب راست ۵ خواند آن  
پس که یار و که باور مرا + کافرم که این سخن آید از و باور مرا + و ضمیر نیز باشد  
چنانکه کاتب راست است ۵ آن زلف سپید رسم تطاول نکند از و آن  
خود زلف نکند از و + و خذو حرکت ماقبل روف و قید را گویند مثال  
چنانکه کاتب است ۵ غم ندارم گر نه گرچه کار نیست + عذر نخواهد گشت

[illegible]

که یار من است + مثال قید چنانکه کاتب است از پی شیرین  
 بی ایلی وشی و کوه و شست + رفته رفته خواهم از فرهاد و از منجون گذشت  
 اختلاف خد و جاتر نیست مگر وقتی که موصول باشد چنانکه ای است  
 تا کی چشم غره بلب خنده میکند + چندم چو سحر گیشی در غره میکند  
 و توجیه حرکت ناقبل روی است غیر اشاع نشانید که مختلف باشد مگر و  
 که حرف وصل با پیوند چنانکه کاتب است <sup>یا حرف</sup> پایسم مرده می تو ویر  
 ای پری هر چه در پری تو آدی گری باو او عای جان تو در و نخوان  
 تا در جهان بود غن از شعر و شاعری + و حجری حرکت روی گویند و اختلاف  
 آن جاتر نیست چنانکه حافظ است <sup>یا حرف</sup> معج خوبی و طفت است نه  
 همیشه <sup>یا حرف</sup> یکدش مهر و وفایت خدایا پیش و فدا و حرکت چست  
 وقتی که خروج با پیوند چنانکه کاتب است <sup>یا حرف</sup> بگذشت هوا و صا  
 جوانیم پیرانه بخت بچران مانیم + حرکت خروج و فیر رانیر فدا گویند چنان  
 درین بیت <sup>یا حرف</sup> خوابان اگر چشم یقین بیکم شان هر دم تیرا سجد فکرا و  
 شان چون وی ساکن شد آن قافیه را مقید خوانند و اگر متحرک شد  
 قافیه را مطلق گویند اگر روی مقید از حروف قافیه <sup>یا حرف</sup> باشد باشد از

که در دست  
 فزونی فزون نگیرد  
 حرکت فکرا  
 خد و در و می  
 کدال با و صر  
 شد و صر  
 نشد از صر  
 و خد و فکرا  
 کد و آرد  
 و حرکت است  
 به پیچیدگی از  
 حروف بیکو  
 باروی اگر حج  
 نشد فدا از پی  
 خوانند چون هم  
 و غم



چون شعر شکر دو قافیه بود از دو قافیه گویید اعم است از آنکه ردیف  
داشته باشد چنانکه امیر شاهی است **۵** لبالب است ز خون جگر  
پیا له ما + دم نخست چنین شد مگر **۵** ما + یاکلی ازین و بطریق معمول  
واقع شود چنانکه درین بیت **۵** ز قد و روی و تو شمرند باغبان کفایت  
که آب رنگش از سر و لاله ما + یار و یف نداشته باشد چنانکه کاتب است  
معما باسم یاز **۵** خسارت تو خط بر ورق ماه فرو رده + یا ماه میر است  
از ماه نموده + و گاه بطریق اشتقاق باشد چنانکه جامی است **۵**  
ای بالرب تو طوطی شیرین زبان بون + بردی عنان زیر خیمه سیمین  
بدان برون و گاه باشد که اشتقاق نیز ردیف داشته باشد چنانکه کاتب است  
**۵** در باغ جلوه کردی سر و چین چنان شد + کل را ز تشنه خار خون  
لفظ افشان شد - و گاه باشد که میان دو قافیه فعلی که مکرر یا بدو مرتبه  
و آن قافیه را محبوب چنانکه استاد است **۵** ای شاه جهان سر را  
نخت + بست است عدو تا تو کمان را سخت + حمید بک آری گریه کن و آهی  
نخت + پیری تو بتیبر جوان داری نخت + قافیه محبوب می تواند بود که درین  
اشته باشد چنانکه کاتب است **۵** و چین نمی و کل شمرند از روی شکر

یافت بویست غنی و در خنده از بوی توشه + عیوب قافیه چهارست چنانکه  
درین بیت میگوید عیوبی که در قافیه هست پیدا + سنا دست اقوا  
اکفای و ایطاسنا و اختلاف در فست چنانکه زمان و زمین را در یک  
و لکن جمع کنند و این عیبت در فارسی بخلاف شعرای عرب که  
اختلاف در ف را جاز می دارند چون عمود و عمید اقوا تغییر در  
و توجیه است چون رست و رست و در و در و اگر در وی مقید  
باشد اختلاف اصلا جاز نیست و اگر مطلق بود جاز است چنانکه  
جای راست سه و و هفته شد که ندیم بود و هفته خود را  
کماریم بکه کویم غم هفته خود را + اکفار تبدیل رویت بحر  
که در خرج با وی نزدیک باشد چنانکه گوید شتم چنان  
ضعیف که در چشم تنگ بسته صد بار خانه کردم و او را جبر نبود و  
ازین قبیل است جمع میان حروف عربی و عجمی چنانکه کاتب ترا  
سه که است بوسم ب یا لا گهی گشت که میگوید الله یک یک  
و چنانکه جای بسته بر یکم آنچون بود که می روز و شب + پیچونم غمهایم  
خاک منی لم یلبث زاهدان را و در سماع از نغمه سطر ب چه خطی چون غمهایم

افراسیاب کون قات  
 یعنی بی تو شکریم  
 افکار یعنی کج  
 و برادر چشام  
 الطاف بسیار  
 محبت و طاهر  
 یعنی تو فتن  
 و سوا ای عجب  
 مذکور در کرم  
 هست از جمله  
 یکی تصنیف است  
 که فقط فایده معلول  
 میسر عدنانی و نیت  
 ثانی باشد چنانچه  
 این سر و فرم یاد  
 به حاجی در حسن را  
 کسی نام ندارد و توشیح  
 که صبح میرونی آفتاب  
 خدمت کند و پیوسته  
 بوسه آید ای تو  
 نبودی او که تا بوسه  
 و علی بن ابی طالب

فانتهى به يومه

از دست چپ گرفته و مطلق با سقیم جمع کنند از اعلا گویند چنانکه حافظ راست است  
صلح کار گنج او من حرا بکجا بمین تفاوت ره از کجاست بکجا - و اگر بد  
کنند قید را بچنی که در مخرج باوی نزدیک باشد چنانکه سعدی راست است  
چشم و چهره و چه بجز پیر و ستاینده شیراز شهر مناسب است که آنرا نیز انصاف  
ایطبار نگار قافیه است بیک معنی آن دو قسمت جمله و حق جلایی است  
که عدم اصالت روی و روی تصریح مذکور باشد و آنرا شاکان نامند  
بیشتر الف نون است چنانکه استاد راست است خدا یاد در مثنوی و در  
جیرم خوابان که می دروان نمیدانند قدر در و دندانرا + و چنانکه حافظ  
راست است در وفای عشق او شده خوارانم چشم + شمشیر  
گوهر یاران دندانم چشم + و در شب بچرخان مرا پروانه و صلی نیست  
و در از و وقت جهانی ایسوزانم چشم + و ازین قبیل است نون  
و ال جمع چنانکه نشاطی راست است دل شیشه و پشمان تو  
هر گوشه ترینیش + ترسم که در سینه باد اشکند نش دیگر نون  
چنانکه در کی راست است صوم گلشن کویتا مستی خوش است - از رخ نشان  
و در کل جدید است - و ازین قبیل است الف جمع که در مثنوی و در

هر سولانه کل نخل از عارض او درویش غنچه + بهر چه در مقام فیه  
 سوا کمر نشود و صریحاً نخواه یک حرف نخواه بیشتر از قبیل شاگان کشت نشاید  
 که بیای قافیه بران نهید چرا که عیب جانش نیست حتی آنست که عدم  
 اصل است روی و روی تصریح مذکور نباشد چون وزن تصحیف چنانکه  
 آه غنی راست <sup>۱۵</sup> آغاز شب است از خط مشکین که تو داری <sup>۱۶</sup> بیا  
 به آن غنچه <sup>۱۷</sup> عیب که تو داری + و چنانکه کاتب راست <sup>۱۸</sup> غنچه  
 تازه بدول زان نازنین مرا + در باغ دل شکفته کل آتشین مرا + و این  
 جمله است الف و نون صفت چنانکه جامی راست <sup>۱۹</sup> رفتم بیام  
 و سر و خرامان من نبود + و آن نوشکفته غنچه خندان من بود و تکرار  
 این در قافیه غیر ظاهر است ردیف عبارتست از آنچه بعد از قافیه  
 بر سبیل استقلال بعینه تکرار یابد و آن بیشتر بیک معنی آید چنانکه  
 کاتب راست <sup>۲۰</sup> چون سایه بهریم بهر سور و آن شوی + باشد که فرشته  
 رفته با مهر بران شوی + و گاه به تغییر باشد چنانکه خسرو راست <sup>۲۱</sup> بهر  
 نغم عشق که ایشان دید تر + دل از برم رسید و من در دیده تر + و چنانکه حافظ  
 راست <sup>۲۲</sup> حاصل خود بر زنجی نهانیم + محصول عاده جانانه نهانیم

در همین و مشکین  
 وزن نسبت است  
 وزن نسبی قافیه جاز  
 ۱۲  
 در خندان  
 و خندان  
 وزن صفت است  
 و این قسم است  
 ۱۳

قانع بخیاالی ز تو بودیم چو حافظ + یارب چه گدا هست مردانه نهادیم + و چنانکه  
 کمال گوید سه هزار سر و که در غایت اعتدال برآید + به آتشش سرگردانم  
 سال برآید + علی الصباح نقول بر دی خوب تو که و ثم که تا ازین و برق که  
 مرا چه فال برآید + برآمد اول خط زلف کسرش تو بفالم + بشارت هست بدو  
 چو حرف دال برآید + و چنانکه ناوری راست سه ای دو و لعلت و غنمت  
 بانی گلگون یکی + سپهر و گل با خط و عارض پنجک و چون یکی + یارب خاوند  
 نازت و دسارش قیب + زمین چه غم دارد که مرد از غصه و بر سر و  
 و چنانکه در قافیه معمول الی است سه از رده کجاست که راه عدم زدیم  
 بایکد که چو سایه قدم بر قدم رویم گاه باشد که زانند بود چنانکه چای رست  
 هر یک جلوه کند آن بت چالاک آنجا خواهیم از شوق کنم جان جان چاک  
 آنجا + و چنانکه آصفی راست سه تویی که نیست عذار تو شک سوز نه  
 نم ز آتش عشقت بریده و دهنور + رویت مقطع زیاد هست شمع  
 گفته اند در غزل رویت زیست و در شتوی عکس آن قافیه بدو و غنمت  
 موضوع و معمول موضوع آنست که بوضع واضع باشد معمول آنکه شعر  
 شاعر شایسته آن گردد که قافیه تواند شد و آن بر دو نوع است

مثل غلامان  
 درین بیت قافیه  
 معمول است  
 و اگر سواد این  
 قافیه را نداند که  
 است قافیه بر قدم  
 باشد  
 فقط لا زانرا نظم  
 قافیه هست و اگر  
 این کلمه گفته نشود  
 قافیه درین  
 گفته زانرا نظم  
 گفتن چه ضرر  
 دارد

ست یا بطریق ترکیب این چنانکه اسفندی است بسی خود را در آید به چو  
 ماهی طوفانیم که قاعده پنداشته با یکدیگر نشستن دیدیم + زکریه غرق خون میخواستیم  
 چشم رقیب باز + ولی پیش از آمدن مردم پسر دیدیم + و چنانکه کاتب است  
 در دم جیست ای ساقی بده جام و مادم را + بگو خوش بود و در بیم  
 دار این مرام را بچینج که گرد و لبیل آخرت خاکستر که نقش میند و خانها  
 کل چین خرا + و چنانکه خسرو است که اقدیر تو معطل تو بر سنگ نشو  
 یا قوت دشمن سر بر سنگ + بجای جان من از جبت وجوبت + روا  
 اشک من فرسنگ سنگ + حسن است ای سوزن زلف و  
 سیر بلا + هر دو لبست سیر بلا در بلا + بپسرد و بجای تو حسن  
 ای سیر کویت بتر از که بلا + و جانم راست + و خدایات شهن  
 ز بهار + از سر خفت و و خراج نای زانکه با یکدیگر نیامد راست + و عده  
 عاشقی و رعنائی + یا بطریق ترکیب باشد چنانکه آهسته است  
 بیل و شمشیر کوه و دماغوم + بگردم آهوان گشته پیدارند مجنوم + حساب  
 خوابم بر سرم روزی فرو و آید + که از باران اشک من کشید این خانه بزم  
 کاتب است + در رسم افتاد و سوای خط فخر تو + میکند بر اوامر استم از انکه

جسبا با لغت و ترجمه  
 نازی با لب و کلام  
 و جای حق نشی  
 از لاله که نهانیت  
 سخن با شد  
 بقدر او و دینی  
 گل و چین بستن  
 خسته چندان  
 نه است و الا علم  
 بپایه دانست که  
 مقتدرین اندر  
 و حاصل عجب  
 دانسته اند و متافون  
 صنعت می شناسند  
 چنانکه میرزا فضل  
 بهت من کرد  
 ناسخ از شکایت  
 دل بپایه ام در خون  
 قناعت +

اینکه بر حال من مسکین نذر هیچ رحم + از قیاس و سیه و اینهم و درانی  
و گاه باشد که تجلیل و ترکیب و چنانکه کاتب است <sup>نه ششم و در آن</sup>  
غنیچه تر و چمن و دیم + که از فعل تو او را آب حیرت و در من دیم + اگر اگر شود  
در زمینهای من مجنون + نخواهد و در پیش عشقان از در مندی هم و  
شود بزم مالایزم و آن چنانست که شاعر حرفی از حرفهای بجا که  
غیر حرفت قافیه باشد در قافیه القرام کند با آنکه بر او هیچ لازم نیست چون  
و او درین غزل جامی است <sup>در حقیقت</sup> برده و یا آن سنگدل جوان  
یا طاقب چه بودی این پیرنا تو انرا + بجم جوان معظم پست لیک  
عشق + آورده زیر فرمان هم پیر و هم جوان + ای ساربان  
محمل پستان + که آب چشم باشد ره بسته کار و انرا + که زرد  
گیاهی در خشک سال پیران + پیر مردگی مباد آن شاخ از غول  
جامی و عشقی جوان <sup>بر او از غایت</sup> به که گفت که دم + این نکته بشنواز من نه  
مشون را + و گاه باشد که بعد از چند بیت تغییر یابد چون ال  
درین بیت <sup>این مصرع قافیه نیست</sup> و او که دوست کشته خواند کند خیر خاک بار و کیر جان  
قد کند جامی میر و غم یار یک پهلوی + که صد هزار بار میری کند کند خامه

فاده بر باب  
این فن بدست نماند  
که هر صبحی که شاد بود  
آن برده از در غل  
عجب نیست که  
کمال است  
از این غزل  
چنانچه که تغییر  
در قصیده کفیه  
فاز شام از روز  
تضاد قدر و زب  
بسی شبانه خرد  
خاور و دین و خرد  
لکنته بنای قافیه  
یک افسانه یار و  
شرط آنکه کافیه  
ای بزم + سوال کردم  
از آن فزودیده باز  
که ای بزمات تو آورده  
لاشکات قرار و  
محکم تغییر و  
چنانچه

و در این غزل  
چنانچه که تغییر  
در قصیده کفیه  
فاز شام از روز  
تضاد قدر و زب  
بسی شبانه خرد  
خاور و دین و خرد  
لکنته بنای قافیه  
یک افسانه یار و  
شرط آنکه کافیه  
ای بزم + سوال کردم  
از آن فزودیده باز  
که ای بزمات تو آورده  
لاشکات قرار و  
محکم تغییر و  
چنانچه



بود برکت گردون کتابه - هنوز نماند سخن قافیه سنجان بود که هر چه  
 باد که این سالک تصنیف مولانا را قاسم کافی در علمه توانی و انی بی غلط  
 شاید است سزاوارکنار شاعران و زکار که بجلیه بلیه روی روی آراسته  
 و بهشت شش حرکات و زنجیر قافیه چهره پیر استمته بخشی این پس نشینم  
 از باب بلاغت و صفی لغال گزین اصحاب اعتدال شمس و شمس و  
 رقی اعنی مولوی محمد صالح شوق کرسوی تصحیح احقر الطیلسی  
 محض کهنوی در مطبع شیر طلیان جهان سید حسن رضا خان  
 سید رسالت علی خان گردیزی صاحب همایون عالم کار از نماند  
 احقر قیامی الطیلسی در برگرفته بمقتضای سعید و بنابر این است  
 تاریخ خامه شوق بهشت قمر طار کشید امید که مطهر رخصاص عام کرد

### قطعه تاسع

این نسیم مطیوع چو شد طبع بصحبت تواند بدو از شوق جسته بگفتند عالم همه از شوق بگفتند که خوانیم از برکت انفاس رسالت بگویم باید که بابل سخن این خورده رانیم کانی ز قوافی به ازین سخن ندانیم	چون شوق به پیر سالیان ناکاه عقول عشره داندای چو شوق به پیر سالیان ناکاه عقول عشره داندای
--	---

۱۳۰۲  
۱۳۰۳  
۱۳۰۴

۱۳۰۵  
۱۳۰۶  
۱۳۰۷  
۱۳۰۸  
۱۳۰۹  
۱۳۱۰  
۱۳۱۱  
۱۳۱۲

۱۳۱۳

۱۳۱۴

میرزا حسن کل آسان بن میر دوست یکم بهادر بن میر عزیز بن میر حافظ احمد بن میر ابراهیم  
 بن میر شرف الدین حسین بن میر موسیٰ بن میر باقر بن میر محمد بن میر کاظم الدین حسین بن میر حسین  
 بن میر سید علی بن میر ابو الفتح بن میر عقیسی بن سید میر محمد بن سید محمد بن میر علی بن میر محمد  
 بن میر احمد بن میر موسیٰ بن میر سید احمد بن میر سید محمد احمد بن میر سید محمد بن میر سید احمد  
 بن میر سید موسیٰ بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد  
 بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد بن میر محمد

من عبد المطلب بن عبد المطلب تمام شر  
اما ابو النقيعة من الانبا وثلاثة اربعين على الامام

و موسیٰ یحییٰ و ولده ابراهیم و ولد موسیٰ خیمه القبط  
النبات و الیاسمیر ۱۲ من مله الطایف الی الی

امام محمد باقر علیه السلام  
ما فی دینی از حق و از دین و از حق و از دین  
از حق و از دین و از حق و از دین  
از حق و از دین و از حق و از دین

قوله ان الناس الذين يقبضون  
الى دين سنة محمد الماتر وعبد الله الماتر

ام عبد الله بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب  
عليه السلام وروى الامام المصنف رحمه الله تعالى عنه



1115

291504



**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY  
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

	<p>20</p>		
--	-----------	--	--

20 29

